

مدرسه طبیعت

چگونه جایی است؟



نیست، ولی کودکان ۳ تا ۱۲ سال می‌توانند از صبح تا عصر در کارگاه‌های فردی و جمعی آن با اتکا به حواس پنج‌گانه خود طبیعت را بطور مستقیم تجربه کنند. کارگاه‌آردو‌های این مجموعه نیز ویژه مدارس و مراکز آموزشی طراحی شده است. فعالیت‌های این مدرسه به‌گونه‌ای است که می‌تواند جایگزین دوره‌های پیش‌دبستان برای بچه‌های ۳ تا ۶ سال باشد.

لمس می‌کردند، به مزرعه‌ها سر می‌زدند و بوته‌های صیفی‌جات را می‌دیدند و می‌چیدند. پس از یک‌سال تجربه سفر، ضرورت برقراری ارتباط بیشتر و مستمتر بچه‌ها، بیش از پیش عیان گردیده و نیاز به یک مکان ثابت در نزدیکی شهر احساس شده است. اکنون مدرسه طبیعت کاوی‌کنج مکانی است که با کار داوطلبانه یا بخشی داوطلبانه علاقه‌مندان و خیرین نواندیش یک حرکت اجتماعی را پیش می‌برد. این مدرسه زیر نظر آموزش و پرورش

«مدرسه طبیعت کاوی‌کنج» مشهود چند سال است که برای پاسخ به یک ضرورت شکل گرفته است، ضرورت تجربه مستقیم، ملموس و مداوم طبیعت برای کودکان؛ حقی که کودکان بیش از هر زمان دیگر از آن محروم مانده‌اند. گویا تحقق این ایده با مجموعه سفرهای آقای کرم شروع شده، سفرهایی که کودکان همراه با والدینشان به بیرون شهر برده می‌شدند و مجال کشف و تخیل آزادانه در طبیعت را می‌یافتند؛ حشرات را از نزدیک

مدرسه طبیعت و شادی:

از آنجا که ارتباط با طبیعت جزء جدایی‌ناپذیر رشد و تحقق فردی دانش‌آموزان است، در پی دریافت مفهوم شادی و نشاط اصیل در کلاس درس، با کنج‌کاوی در بیرون از کلاس، با مدرسه کاوی‌کنج و مفهوم مدرسه طبیعت آشنا شدیم. مطلب حاضر، اندیشه و عمل دکتر وهاب‌زاده، دوستدار و فعال محیط‌زیست، برای بردن کلاس و مدرسه به طبیعت است، تا از این مسیر عشق به زندگی سالم و بانشاط نخست در بین دانش‌آموزان و سپس در جامعه رقم خورد. البته از گفته‌های ایشان چنین دریافتیم که اهمیت پیاده‌سازی مفهوم مدرسه طبیعت - به معنای بردن عناصر طبیعت در کلاس درس و بهره‌بردن از آن‌ها در فرایند آموزش - کمتر از راه‌اندازی این مدارس نیست. در مطالب این نشست با ویژگی‌های مدرسه طبیعت و ضرورت فراهم کردن تجربه مستقیم طبیعت برای دانش‌آموز امروز آشنا می‌شویم.

بخشی از صحبت‌های دکتر وهاب‌زاده در نشستی با فعالان محیط‌زیست

فرد بدون اینکه در کودکی به اندازه کافی با انگیزه بار بیاید، نمی‌تواند موجودی فعال، سالم، شاداب، رو به زندگی و امیدوار باشد. نقش تجربه طبیعت در این انگیزه کاملاً محرز است؛ هم شهودی و هم با پشتوانه‌های علمی. کودک تا سن یازده-دوازده‌سالگی باید رابطه مداوم، مستمر، ملموس، واقعی و نه مجازی با طبیعت داشته باشد تا عملکرد حسی، حرکتی و عاطفی‌اش تحقق پیدا کند. افراد سست و آسیب‌پذیر که برای همه‌چیز نیاز به مشاوره و روان‌پزشک دارند، ازدواج نکرده طلاق می‌گیرند، یک روز ناکامی را

باهم به
مدرسه
طبیعت
برویم



نمی‌توانند تحمل کنند، به این خاطر است که در کودکی ناکامی و صدمه ندیده‌اند، گرسنگی، تشنگی و بی‌خوابی نکشیده‌اند، همه چیز را پدر و مادرها در اختیارشان گذاشته تا آب در دلشان تکان نخورد. امروزه گل‌ها گلخانه ای شده‌اند، در شهرهای بزرگ نمی‌توان خانه‌های بزرگی که بچه‌ها در آن می‌توانند بازی کنند ساخت و محله‌هایی که ماشین از در و روش می‌بارد! چه‌طور می‌شود این خانه‌ها و محله‌ها را برای بازی بچه‌ها فعال کرد؟ باید یک فکر جدید کرد؛ این فکر جدید در همه جای دنیا به یک مسیر می‌رود، اینکه فضای طبیعت را در محیط‌های تعریف شده‌تری بازسازی کنیم و چیزی است که ما به آن مدرسه طبیعت می‌گوییم؛ جایی که بچه‌ها بتوانند در عناصر طبیعت، آب، خاک، سنگ، گل، حیوان و گیاه غرق شوند و به دلخواه خودشان با این عناصر آمیخته شوند؛ تخیل، کشف، کاوش و بازی کنند و از این طریق استعدادهایشان را محقق کنند؛ همان چیزی که به‌طور طبیعی برای ما وجود داشته و از نسل جدید دریغ شده‌است.

حسن دیگر مدرسه طبیعت، آن چیزی که ما در کودکی کورمال کورمال تجربه می‌کردیم و ممکن بود مجموعه آن را طی چندین سال به دست آوریم، حال بچه‌ها در یک فضای محدودتر، زیر نظر یک فرد متخصص که می‌تواند نامحسوس آن‌ها را بشناسد، به آن‌ها توجه داشته باشد و سنگ‌ها را از جلوی مسیرشان بردارد، این کار را انجام دهند. یعنی تحقق نیازهای بچه‌ها به‌صورت آگاهانه، با روش‌های علمی و متمرکز در یک‌جا.

راه‌اندازی و پیش‌برد این مدارس یک معامله دوسربرد است. از یک‌سو نسل خلاق، بانگیزه، علاقه‌مند و شاداب شکل می‌گیرد، و از سوی دیگر بچه‌ها علاقه و عشق به طبیعت پیدا می‌کنند که فردا

می‌توانند مدافع محیط‌زیست باشند. اما اگر غفلت شود یک معامله دوسر باخت خواهد بود. ما امروزه دانشجوی دکترا داریم که محیط‌بان است، ولی از ایستگاه نگهبانی خودش بیرون نمی‌آید، چون فقط یاد گرفته درس بخواند! وقتی هوا کمی تاریک شد جرأت ندارد از ایستگاه بیرون بیاید، چون درکی از طبیعت ندارد؛ ذات‌نا یافته از هستی. درمقابل شکارچی توبه کرده‌ای هم داریم که محیط‌بان شده و از صبح شال و کلاه می‌کند و پی شکارچی‌هایی که می‌خواهند وارد منطقه شوند را می‌زند، چراکه تجربه طبیعت را داشته است! پس یکی از بنیادی‌ترین کارهایی که باید اتفاق بیافتد، امر مدارس طبیعت و مفهوم آن است. البته قبل از اینکه به مدرسه طبیعت به عنوان یک نهاد نگاه کنیم، جایی که تسهیل‌گر داشته و بچه‌ها بیایند بازی کنند، باید به مفهوم این مدرسه و

گسترش آن در جامعه توجه کنیم؛ اینکه به خانواده، نظام آموزشی و مدیران شهری گوشزد کنیم ما چه فرصتی را داریم از دست می‌دهیم. پدر و مادرهایی که خودشان تجربه طبیعت را ندارند، چگونه بعداً می‌خواهند

نسلی پرورش دهند که دوستدار طبیعت باشد؟! به هر صورت اگر این ماجرا یک نسل دیگر ادامه پیدا کند، مادران و پدرانی که خودشان طبیعت را ندیده و تجربه نکرده‌اند، متولی نسلی می‌شوند که هم از نظر سلامت روحی_جسمی و هم از نظر محیط‌زیستی جامعه را به یک واویلا بزرگ می‌کشاند. پس هرکس می‌تواند، باید در جهت پیش‌برد مدارس طبیعت قدم پیش بگذارد.

پدر و مادرهایی که خودشان تجربه طبیعت را ندارند، چگونه بعداً می‌خواهند نسلی پرورش دهند که دوستدار طبیعت باشد!؟

در ادامه نشست، سمن‌های محیط‌زیستی پرسش‌های خود درباره مدرسه طبیعت طرح کردند:

هم کم‌کم به ما می‌پیوندند. من از روز اول که بحث مدرسه طبیعت را مطرح کردم، دل نگرانیم این بود که آموزش و پرورش، محیط‌زیست و شهرداری در مقابل ما یک دیوار بکشند؛ واقعا همین هم شد! یک شورای مشورتی با حضور عده‌ای از کارشناسان محیط زیست و آموزش و پرورش تشکیل شد، برای این که مفاهیم محیط‌زیست را به درس و مدرسه وارد کنند. ولی هنگامی که بحث مدرسه طبیعت را مطرح کردم، انگار از مریخ آمده بودم! ولی چون اکثر آن‌ها یا مستقیم دانشجوی من بودند یا غیرمستقیم از طریق کتاب من را می‌شناختند، حفظ ظاهر می‌کردند، با این حال یک نفر از آن‌ها بلند شد و گفت فلانی احساسش

طبیعت فعال شوند و کسانی که توانایی مالی دارند پیش‌قدم بشوند. لزوم کار پژوهشی بالا بردن سطح آگاهی مردم است. مثلا چند درصد از مردم ایران از حیوانات بی‌خطر می‌ترسند؟ وقتی ترس از سوسک باعث سقط جنین فرد حامله می‌شود، ما می‌فهمیم باید ترس‌مان از حیوان منطقی شود! حیوانی که ترس ندارد نباید از آن ترسید! مردم چقدر از خاک و محیط‌های طبیعی پرهیز می‌کنند؟ ما هیچ نمی‌دانیم! پس دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌ها باید در این زمینه پا پیش بگذارند و از وضعیت موجود اطلاعات بدهند. این اولین گام است.

ما سمن‌های محیط‌زیستی می‌توانیم مبلغ‌های مدرسه طبیعت شویم تا در شهرستان‌ها این ایده پیاده شود. ولی نیاز داریم اقداماتی که یک مدرسه طبیعت قبل، حین و بعد از تأسیس نیاز دارد را بدانیم تا تسهیل‌گر این جریان باشیم. خیلی از این پیشرفت‌ها خوشحال هستیم. کل بحث مدرسه طبیعت بیش از چهار سال نیست که در ایران اتفاق افتاده و الان نزدیک به هفت مدرسه فعال داریم! تقریبا سی مدرسه در حال آماده‌سازی هستند. در زمان به این کوتاهی و این اندازه پیشرفت، یک معجزه است. تقریبا



خیلی شدید است! ولی ما کار جدی‌تری داریم؛ کاری در جهت پیش‌برد نسل سالم. وقتی اولین مدرسه طبیعت را راه انداختیم، در همان جلسه یک معاون آموزش و پرورش به من گفت بی‌خود تلاش نکن، هیچ مدرسه‌ای اجازه نمی‌دهد بچه‌ها از مدرسه بیرون بیایند، چون هیچ‌کس مسئولیت اتفاقی که ممکن است رخ دهد را نمی‌پذیرد. ولی امروز در مدرسه مشهد که زودتر از بقیه مدارس راه افتاده،

شما به سابقه صدساله آموزش و پرورش ایران اشاره می‌کنید. آیا در مقایسه با آموزش و پرورش ژاپن، ما از صد سال پیش تاکنون چه تغییرات مثبتی ایجاد کردیم؟ من به آموزش و پرورش کاری ندارم، روی سخن من با مردم است. ما از طبیعت یک بهره‌ای برده‌ایم و در قبال آن یک مسئولیتی داریم. وقتی تک‌تک ما مسئولیت‌مان را ادا کنیم، دیگران

همه رسانه‌ها در مورد آن نوشته‌اند. در حالی که با هیچ‌کدام حاضر به مصاحبه نشدم، ولی همه آن‌ها از مدرسه عکس، فیلم و گزارش تهیه کرده‌اند. به اندازه کافی موضوع همه‌جا بسط پیدا کرده و همین نشان می‌دهد که خوب پیش رفته ایم. در مدرسه‌ی مشهد که از همه فعال‌تر است، یک کارگاه برای افراد علاقه‌مند به مدرسه طبیعت راه انداخته‌ایم و قصد داریم آن‌جا کانونی برای انتقال اطلاعات، تجربه و تولید محتوا باشد. امیدواریم در آینده پژوهشکده‌هایی برای مدرسه

ولی اگر خانواده بداند در جدا کردن بچه از طبیعت چه خسارتی خواهد دید، کم‌کم موضوعش تغییر می‌کند

از شهرداری‌های مختلف کل مشهد، آموزش‌وپرورش، محیط‌زیست، بهزیستی و... می‌آیند و بهره می‌برند. موضوع مدرسه طبیعت را آموزش‌وپرورش خراسان به کوآلایمپور برده و به‌عنوان آینده آموزش‌وپرورش ایران مطرح کرده است. بنابراین، اگر ما شروع کنیم دیگران هم به ما می‌پیوندند! یخ‌ها را باید این‌طور آب کرد.

چگونه می‌توانیم خانواده‌ها و مادران را با این برنامه همسو کنیم؟

یکی از موانع مدرسه طبیعت، خانواده‌ها هستند که فکر می‌کنند فرزندانشان باید دانشمندان کوچک شوند و دانش را در همین خردسالی به آن‌ها تزریق کنیم. هر چه می‌گوییم بچه فرصت یادگیری دارد، اجازه دهید امروز بازی کند، امروز روز سرخوشی، شادابی و بازی کردن آن‌ها است، نمی‌پذیرند. از طرف دیگر خانواده‌ها دغدغه سلامت و ایمنی بچه را هم دارند؛ مریض نشود، آسیب نبیند، نترسد! ولی اگر خانواده بدانند در جدا کردن بچه از طبیعت چه خسارتی خواهد دید، کم‌کم موضع‌اش تغییر می‌کند.

مشکل مشترکی که با آموزش‌وپرورش و خانواده‌ها داریم این است که هر دو با مقوله آموزش و یادگیری بچه‌ها صلب برخورد می‌کنند، به این معنی که بچه‌ها فقط باید درس بخوانند! ما در این کشور بازی را لهُو می‌دانیم، چیزی که باید زود تمامش کرد و رفت سراغ کارهای جدی‌تر! در حالی که بازی اصل زندگیست، بازی عملاً تمرین زندگی است. یک‌روز دیدم بچه‌ها در قابلمه کهنه علف جمع کرده‌اند و دارند غذا می‌پزند، یا با مقوا برای گربه خانه درست می‌کنند، یا وقتی برای بچه‌های مهدکودک آتش روشن کردند، رفتار آن‌ها با آتش حیرت‌آور بود! آنها آهن و پلاستیک را داخل آتش انداختند و خودشان به این نتیجه رسیدند این وسایل در آتش نمی‌سوزد و چیزهای دیگری در آتش می‌سوزد؛ مثلاً همه فهمیدند علف تازه نمی‌سوزد و حتماً علف باید خشک باشد تا بسوزد. وقتی آتش بزرگ شده بود و آن‌ها می‌خواستند به آتش نزدیک شوند و حرارت مانع این کار می‌شد، به نظرشان چه کردند؟ یکی از آن‌ها برگ چنار را کند، دو سوراخ در آن ایجاد کرد و جلو صورتش گرفت. او با این کار برای خودش ماسک درست کرده بود! ما یک کلمه به آن‌ها نمی‌گوییم چه کار انجام دهند و چه کار نه! خودشان تجربه می‌کنند و این همان تمرین زندگی است. یک بچه خلاق و مبتکر دائم در حال خلق چیزی است، اما اگر ما این فرصت را از او بگیریم!

شاید اگر در ساعت‌های مشترکی چند مدرسه ادغام شوند و بچه‌ها از مدرسه طبیعت بهره ببرند، عملی‌تر باشد!

بله، ما دشمن آموزش نیستیم! می‌گوییم بچه‌ها باید خلاق و توانا بار بیایند و وقتی استعدادهاشان رشد کرد، آن وقت ما به آن‌ها آموزش بدهیم. ولی شروع آموزش از ۵ سالگی نیست. یکی از صاحب‌نظران برجسته موضوع خلاقیت، «کل رابینسون» که بعضی از سخنرانی‌هایش به بیست

یکی از موانع مدرسه طبیعت، خانواده‌ها هستند که فکر می‌کنند فرزندانشان باید دانشمندان کوچک شوند و دانش را در همین خردسالی به آنها تزریق کنیم

میلیون بیننده می‌رسد، نظام مدرسه را مسخره می‌کند و می‌گوید نظام مدرسه آمد پایین تا رسید به مهدکودک! او می‌گوید وقتی هیات مدیره مهدکودک می‌نشینند تا با تست و آزمون تصمیم بگیرند این بچه را به مهدکودک راه بدهند یا نه، تمسخرآمیز است! خب بچه سه‌ساله جز این است که شش‌ماه فقط پستان مکیده و بازی کرده، مگر دنبال مقاله علمی در پرونده اش هستند؟! او دارد این‌ها را به سخره می‌گیرد. یا مثلاً معلم کلاس اول می‌گوید من الفبا را کنکوری درس می‌دهم! ببینید کار ما به کجا کشیده؟! کنکور برای این بود که ما زمانی در دانشگاه‌ها صندلی خالی نداشتیم، پس آن‌ها که بیشتر می‌دانند بیایند. اما حالا دانشگاه‌ها پر از صندلی خالی است ولی خانواده‌ها هم چنان دارند برای کنکور تلاش می‌کنند! متأسفانه یک ائتلاف نامیمون بین نظام آموزشی، خانواده و کسب‌وکار کنکور راه افتاده بر علیه بچه‌های این مملکت!

مدرسه طبیعت چه ویژگی‌هایی دارد؟ چگونه طراحی می‌شود؟

مدرسه طبیعت باید خیلی وسعت داشته باشد، برکه، تپه، شن، درخت و... ولی بدون هیچ سامانی، مثلاً گل‌کاری منظم نباید داشته باشد تا بچه‌ها راحت در آن غرق بازی شوند. پدر و مادرها با نگرانی می‌پرسند، این‌جا کثیف نیست؟ آلوده نیست؟ ولی بچه‌ها را ظهر با گریه به خانه می‌برند! در مدرسه طبیعت بچه‌ها کاملاً آزاد هستند و آن‌طور که دلشان می‌خواهد بازی می‌کنند. معلم و تعلیم‌گر نداریم، فقط تسهیل‌گر داریم که قاطی بچه‌ها می‌شود و آن‌ها را به‌طور نامحسوس کنترل می‌کند. در مدرسه طبیعت مطلقاً آموزش نمی‌دهیم و بچه‌ها همه‌چیز را از طریق تجربه و عمل یاد می‌گیرند. فقط فراموش نکنیم، قبل از این‌که به مدرسه طبیعت به‌عنوان نهاد نگاه کنیم، آن‌را یک مفهوم بدانیم. می‌تواند این‌طور باشد که مثلاً چهار تا خرچنگ و قورباغه سر کلاس بریم تا بچه‌ها لمس کنند و به حیوان علاقه‌مند شوند و ترسشان از حیوان بریزد. مهم این است که ما تجربه طبیعت را بدون این‌که آموزشی بدهیم، کاملاً رها، ولگردانه، خیال‌پردازانه و کنجکاوانه برای بچه‌ها مهیا کنیم. خانواده‌ها نگران بچه‌ها هستند که زمین بخورند یا چیزی به آن‌ها آسیب بزند! عملاً بچه‌ها را به‌عنوان موجودی که نمی‌توانند از خودشان مراقبت کنند می‌بینند. درحالی‌که یک بچه سه‌ساله اسکیمو به‌خوبی یاد می‌گیرد با یک چاقوی بلند نوک‌تیز، همان‌طور که ما از کارد و چنگال استفاده می‌کنیم، غذا بخورد. این یعنی بچه یک موجود خردمند است، البته اگر ما اجازه تجربه کردن به او بدهیم. ولی اگر ما این تجربه‌ها را از او دریغ کنیم، در بزرگسالی فرصت استفاده و بهره‌برداری نخواهد داشت.

ما در این کشور بازی را لهُومی‌دانیم، چیزی که باید زود تمامش کرد و رفت سراغ کارهای جدی‌تر! در حالی که بازی اصل زندگیست، بازی عملاً تمرین زندگی است

انگیزه‌ام برای شرکت در این جلسه، جنبه‌های درمانی طبیعت است. در این چندسال مشکلی که در یزد زیاد دیده‌ام، خلق‌وخوی بچه‌ها است. سوالم این است که تا چند ساعت در روز حضور بچه‌ها در طبیعت تأثیرگذار است؟ آیا اصلاً می‌شود فضایی از مدرسه طبیعت را در اختیار کلینیک‌های مشاوره قرار داد تا بچه‌ها را به آنجا بیاورند یا بچه‌ها را به آنجا ارجاع دهند تا روزی چند ساعت کار درمانی با بچه‌ها انجام شود؟

بله، تا حال چند مورد داشتیم که دانشجویان فوق لیسانس پایان‌نامه با موضوع درمان گرفته‌اند و مثلاً با بچه اوتیسم در مدرسه کار کرده‌اند و نتایج شگفت‌انگیز گرفته‌اند. غیر از این، مقالات علمی در این زمینه زیاد است. مثلاً در کتاب «کودک و طبیعت» که بنده نوشته‌ام، یک بحث مربوط به جنبه‌های درمانی مدرسه طبیعت است. بچه‌های

بیش فعال، اوتیسم، ناسازگار، بدخلق و دارای اختلال کمبود توجه، در این محیط‌ها درمان می‌شوند. ما در تهران هنوز مدرسه طبیعت نداریم، ولی جوان علاقه‌مندی یک مدرسه سیار راه‌انداخته، یعنی هر جا که یک زمین خالی باشد می‌روند و اعلام می‌کنند ما این‌جا هستیم، بچه‌هایشان را بیاورید. خانواده‌ای که بچه اوتیسم داشتند، بچه را همراه با مربی درمانگرش به آن‌جا برده‌اند. همه حیرت‌زده بودند که چگونه بچه‌ای که اصلاً حرف نمی‌زده، یعنی همیشه خواسته‌اش را با گریه مطرح می‌کرده و دیگران می‌بایست با سوال که این را می‌خواهی؟ یا آن را می‌خواهی؟ به خواسته بچه برسند، وقتی آن‌جا آمده و لاک پشت را داخل آب ول کرده‌اند، گفته این غرق نمی‌شود؟! همه را حیرت‌زده کرده!

یکی از مشکلات مدرسه طبیعت این است که احتیاج به زمین بزرگ دارد. چنین زمین‌هایی غالباً متعلق به نهادهای عمومی مثل پادگان، دانشگاه، شهرداری و... است. از طرفی وظیفه ذاتی شهرداری‌ها تأمین رابطه انسان و طبیعت در شهر است که با ساختن پارک این رابطه را مهیا می‌کنند. خوب، اگر شهرداری‌ها بتوانند برای

متأسفانه یک ائتلاف نامیمون بین نظام آموزشی، خانواده و کسب و کار کنکور راه افتاده بر علیه بچه‌های این مملکت!

بچه‌ها امکان تجربه مدرسه طبیعت را فراهم کنند، یعنی اگر بتوانیم با شهرداری‌ها به این تفاهم برسیم، به نظرم یک جهش بزرگ کرده‌ایم. اتفاقاً این برنامه برای شهرداری‌ها یک ریال هزینه اضافی ندارد. وقتی شهرداری پارکی را می‌سازد، حدود ۲۰۰ میلیون تومان برای تأسیساتی که به دلایل علمی ثابت شده بچه‌ها دوست ندارند هزینه می‌کند. یک محقق علمی

که روی مهدکودک‌های کانادا کار کرده نشان می‌دهد بچه‌ها در مهدکودک‌ها و پارک‌ها به ساختارهای ثابت و تعریف شده مثل تاب و سرسره و الاکلنگ اعتنا نمی‌کنند، درحالی‌که از ریختن ریگ داخل سوراخ پایه سرسره به مراتب بیشتر از سرسره بازی لذت می‌برند. یعنی آن‌ها دوست دارند خودشان در فضا بازی را تعریف کنند. پس اگر شهرداری فقط بیاورد هزینه‌هایی تأسیس این زمین‌های بازی را در اختیار یک گروه مدرسه طبیعت بگذارد، بدون یک ریال هزینه اضافی، می‌تواند مدرسه طبیعت بسازد.

یک مورد دیگر هم که ما پیشنهاد کردیم و در جاهای دیگر دنیا نیز هست، تأسیس فضاهایی است که من اسم آن را گله‌زار گذاشتم. منظورم پارک‌های محله‌ای ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ متری است که چون کوچک است، مردم هیچ بهره‌ای از آن‌ها نمی‌برند، درحالی‌که برای شهرداری‌ها هزینه دارد. می‌شود دور این مکان‌ها را حفاظ کشید، همه سامان انسانی‌اش را بهم زد تا گیاه وحشی بروید و به درختانش چند تاب بست با مقداری چوب تا از مهدکودک‌ها و مدارس اطراف به نوبت بچه‌ها را بیاورند و یک مامور شهرداری که آن‌جا را آب می‌دهد، می‌تواند نگهبان پارک باشد. خواهید دید که بچه‌ها چقدر استقبال می‌کنند.

وقتی هیات مدیره مهدکودک می‌نشینند تا با تست و آزمون تصمیم بگیرند این بچه را به مهدکودک راه بدهند یا نه، تمسخرآمیز است!

نکته‌ای که در مورد مدارس طبیعت دریافت کردم، این است که برای کودکان طراحی شده است. الان نوجوانان ما هم با طبیعت خیلی ارتباطی ندارند و درگیر کنکور هستند برنامه مدرسه طبیعت برای نیازهای این گروه سنی چگونه است؟

مدرسه طبیعت فقط برای کودکان نیست! برای نوجوانان هم پیش‌بینی شده است، ولی روش کار برای کودکان و نوجوانان به‌طور کلی متفاوت است. این دوگروه مرحله رشد متفاوتی دارند. نوجوانان بیشتر علاقه دارند با همسالان خودشان بجوشند و کاری که انجام می‌دهند با معنا باشد و به نتیجه‌ای ختم شود. نوجوانان معمولاً ما را قبول ندارند و این آغازی است که می‌خواهند اعلام استقلال کنند. همه چیز ما را به چالش بکشند



ابتدایی چیزی که از مدرسه طبیعت نصیب بچه‌ها می‌شود این است که حداقل نصف روز در هفته به طبیعت بروند و بدین ترتیب برنامه مدرسه طبیعت عملی شود. اما جدای آن مدارس جامع محیطزیست اما تلاش می‌کنیم که مدارس طبیعت را به عنوان یک نهاد تأسیس کنیم تا این فضاها بتوانند به شهر نیز سرویس دهد.

و به سخره بگیرند، بنابراین کار کردن با آن‌ها متد و مربیان خاص می‌خواهد. از طرفی به لحاظ علمی، بچه‌ها از ۱۲ سالگی خیلی به محیط‌های طبیعی علاقه ندارند و متخصصین این رشته اصطلاحاً می‌گویند زنگ تفریح طبیعت فرا رسیده است. نوجوانان بیشتر به محیط‌های اجتماعی علاقه دارند، تا دوباره در جوانی به طبیعت برگردند. درحالی‌که کودکان فقط سرخوشی می‌کنند، دنبال هیچ هدف خاصی نیستند و فقط دوست دارند بازی کنند تا این دوره طلایی را پشت‌سر گذارند. مدرسه دلش می‌خواهد به هر دو بپردازد، ولی موضوع کودکان مقدم است و این‌قدر مسأله حاد است که ما الان نمی‌توانیم با هر دو گروه پیش برویم. بهتر است ابتدا با موضوع کودکان شروع کنیم، وقتی ایده به اندازه کافی در جامعه نفوذ پیدا کرد، آن‌وقت مسأله نوجوانان را پیش بکشیم.

**فقط فراموش نکنیم،
قبل از این که به مدرسه
طبیعت به عنوان نهاد
نگاه کنیم، آن را یک
مفهوم بدانیم. می‌تواند
این‌طور باشد که مثلاً
چهار تا خرچنگ و
قورباغه سر کلاس ببریم
تا بچه‌ها لمس کنند و به
حیوان علاقه‌مند شوند و
ترسشان از حیوان بریزد**

**آیا مدرسه طبیعت همان مدرسه جمعی است
که در سایت سازمان معرفی شده؟**

نه، یکی نیست. ماجرا از این قرار بود که مدیر کل آموزش و پرورش تفاهم‌نامه‌ای برای پیشبرد اهداف محیطزیست در مدارس، با سازمان محیطزیست امضا کرد و در شورای مشورتی مربوط به این موضوع، بحث مدارس جمعی یا مدارس جامع محیطزیست مطرح شد، بدین‌صورت که برای دوره ابتدایی برنامه مدرسه طبیعت، برای دوره راهنمایی و متوسطه برنامه مدرسه محیطزیست و همچنین بحث محیطزیست در بین همه دروس گنجانده شود. در

